**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَاوحبیب الهناأَبِی‌الْقَاسِمِ‌مُحَمَّد (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمْ )»

«صَلَّی اللَّهُ عَلَیه وَ عَلی آلِهِالطاهرين سَيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّه الاعظممَوْلَانَا الحُجَّةَ بنِ الحَسَن عجل الله تعالي فرجه الشريف وَ لَعنَة اللهِ عَلَی أعدائِهِم أجمَعينِ إلی قيامِ يَومِ الدّين.»

«السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَث ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏.»

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم »

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[[1]](#footnote-1)

بگو: بیائید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم؛ این که چیزى را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکى کنید! و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزى مى دهیم و نزدیک کارهاى زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان ؛ و انسانى را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید!، مگر به حق (و از روى استحقاق). این چیزى است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید.

عرض شد که در این آیه شریفه، ده عنوان از عناوین کلی از دستورات واحکام الهی که مي شود گفت از مطالب بنیادی و اساسی دین مقدس است ، در این آیه مورد توجه و عنایت قرار گرفته كه عنوان اول نهی از شرک بود دعوت به توحید «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» که شرک ُامُ الفساد است . همه ی مفاسد از همان شرک نشات می گیرد ، هم خلاف عقل است هم موجب ذلت و خواری ست كه یک انسان موجودی را که ذاتا عدم است مخلوقی که در ذات خود هیچ و پوچ است آن را در سرنوشت خود موثر بداند خلاف عقله. عقل مخلوقی که در ذات خودش عدم است تا از خارج به او مدد نرسد حیاتی ندارد وجودی ندارد آن را منشا اثر دانستن خلاف عقل است و هم تزلل می آورد که انسان در مقابل مخلوقی مثل خود تزلل کند.خواریست ! شرک موجب ذلت و خواری انسان است و هم موجب‌تفرق‌وتشتت. هرکسی دنبال همان می رود که آن را معبود خود می داند و موثر در زندگیش می داند خب قهرا تشتت و تفرق پیدا می شود ؛ پس شرک هم خلاف عقل است ، هم موجب ذلت و خواری انسان است و هم موجب تفرق و تشتت اجتماعيه . حالا توضیحات داده شده ذیل این جمله .

بعد هم عنوان دوم احسان به والدین اینم عرض شد .

عنوان سوم نهی از فرزند کُشی بر اساس ترس از فقر.

عنوان‌چهارم ‌ارتکاب‌فواحش:

«مَاظَهَرَمِنْهَاوَمَابَطَنَ»[[2]](#footnote-2) به‌سمت‌گناهان‌وزشتکاریهارفتن. که این هم توضیحش عرض شد.

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»

آدم کُشی ، قتل نفس ، مگر اونجایی که شرع مقدس اجازه می دهد ؛ آدم کُش باید کشته شود یا کسی که مفسد است ، مفسد فی الارض ، محارب باید کشته شود یا کسی که مُرتَد شده با موازینی که دارد واجب القتله . اونجایی که شرع مقدس تجویز کرده بسیار خوب ، اونجایی که نیست «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»[[3]](#footnote-3) .

عنوان ششم مسئله مال یتیم بود « لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَن» در مال یتیم تَعدی نکنید ، نزدیکش نشوید مگربه‌عنوان‌اصلاح ‌باشد.بله کسی بخواهد مال یتیم را محافظت کند ، اصلاحش کند ، منافعش را تامین کند بسیار خوب ؛ اونهم روی حدی که شرع مقدس معین‌کرده

«لَاتَقْرَبُوامَالَ‌الْيَتِيم» [[4]](#footnote-4)

گاهی به ذهن برسد که حالا مسئله مال یتیم خوردن نادراً پیدا می شود اين مسئله خیلی عمومی نیست ،که مثلا بگوییم خیلی ها گرفتارند ولی اگر تحلیل کنیم می شود گفت خیلی ها گرفتارند ! ممکن است کسی از آن که غصب کرده یتیم نیست مال کسی را گرفته ، خانه ای را مصادره کرده ، مغازه ای را گرفته اند، کارخانه ای ولی او مرده منتقل به وارث شده الان مال وارث است که شما تصرف می کنید، چه بسا پنجاه سال شصت سال شما در خانه ای بنشینید مال وارثه ولو اینکه از آنکه گرفته اید بزرگ بوده کبیر بوده صغیر نبوده ولی شما گرفته اید، تصرف کرده اید او رفته، به وارث منتقل شده زندگی شما الان! در اشتغال حق وارثه چه بسا انسانی پنجاه سال شصت سال در خانه ای بنشیند که مال وارثه، مال یتیمه ، در مغازه ای کاسبی کند که مال یتیمه ،در کارخانه ای کار کند که مال یتیمه. ذمه اش مشغول به پول هایی است که مال یتیمه. پس اینجور نیست که حالا بگوییم که مال یتیم فقط اونجایی است که یک بچه ای پدرش مرده وبعد اینم ازش گرفته، این کم پیش میاد چه بسا در زندگی ماها پیش نیامده باشه ولی همین ماها ممکن است از تصدی، تعدی کرده باشیم به اموال بزرگسال ها و آن ها رفته اند و منتقل شده به وارث یتیم و من هیچ در باکم نیست اصلا ، اعتنایی به آن ندارم ! خانه ام مال یتیم ، مغازه ام مال یتیم ،کارخانه ام مال یتیم،ذمه‌ام‌مشغول‌به‌حق‌یتیم. پس مسئله مهم است که قرآن هم تکرار دارد در مواضع متعددی حتی با کلمه تقربوا هم ذکر می کند ممکن است مقدماتش بنظر شما، یتیم نیست اما همین کم کم شما را به تصرف در مال یتیم برساند، نزدیکش نشوید!

« لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَن»[[5]](#footnote-5)

و بعدشم عنوان کَیلُ و الوَزن بود که عرض شد رعایت کنید در معاملاتتون ، در وزن و پیمانه، وفا کنید !

حق وعود را زیاد نگیرید مردم را کم بدهید

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»[[6]](#footnote-6) ممکن است گاهی انسان کم دقت کند مراقبت کند ولی بازم گرفتار بشود اون عیبی ندارد. هرچه هم دقت کند ممکنه باز کم و زیاد بشه

«لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»[[7]](#footnote-7)

بله ما از هرکسی در حد وسعش می خواهیم. حالا اگر زیاد دقت کرد و مراقبت کرد و ولی بازم کم و زیاد شد قابل عفوه . «لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» عنوان دیگر

«وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا »[[8]](#footnote-8)

در سخنتون هم رعایت عدل کنید، عادلانه رفتار کنید ،عادلانه سخن بگویید این هم باز هفته پیش، توضیحش عرض شد.

« وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَی»[[9]](#footnote-9)

ولو اینکه خویشاوند شما باشه ، ممکنه جوری حق را بگويیدکه به ضرر فرزندتان تمام شود باشه ! حق را رعایت کنید هرچند به زیان فرزندتان شد، به زیان خویشاوندانتان شد ! به قول اصطلاح امروزی، ضوابط را بر روابط ترجیح بدهید. ضوابط حاکم باشه نه روابط ! فلان آدم دوست من هست ،رفیق من هست، فامیل من هست، اینها رعایت نشود «إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا » سخن که میگویید، عادلانه باشد ! چقدر دقیقه، که عرض شد که اون که مافی النفسه، در نفس آدم، در قلب آدم پیدا می شود، انحرافی ،کجی باشه، ولو اینکه در مقام عمل نیامده، چون استقرار در نفس پیدا کرده، ظلمت در قلب ایجاد می کند، همون مجازات دارد، محاسبه دارد.

نقل شده در روایتی، از امام صادقه ظاهرا که، در بنی اسرائیل، قاضی ای بودآدم خوبی بود- خودِ مسئله ی قضاوت خیلی خظرناکه، در شفیر جهنم قرار گرفته،بنده که بلغزد، افتاده در میان جهنم - این قاضی بود، عادل هم بود، مرد درست و حسابی ای بود وقتی از دنیا رفت، زنش خواست برای آخرین بار او را ببیند، غسل دادند، کفن برش پوشاندند، خواست ببیند، آمدکنار زد كفن را، دید که یک کرم افتاده روی بینی او و خیلی وحشتناک مي خورد بینی او را ، ترس او را برداشت وديگه چیزی نگفت و به کسی هم اظهاری نکرد . آمدند برداشتند بردند، دفن کردند. شب وقتی او را در خواب دید، گفت كه ترسيدي از آن کرمی که روی بینی من بود ؟ میدانی برای چه بود؟! یک روزي، برادر تو با کسی برای مخاصمه آمدند، مرافعه پیش من آمدند، من همچين تا چشمم به برادر تو افتاد در خاطرم اینجور گذشت که جوری بشود که این حاکم بشه در این محاکمه در این مرافعه ، به نفع او تمام بشود همین مقدار،که جلب رضایت تو شده باشد که برادر تو حاکم شده باشه که رضایت تو تامین بشود . این در ذهنم گذشت، بعد وقتی که اقامه ی دعوا شد و بینه و اینها اقامه شد دیدم حق با او بوده، واقعا هم حق هم با او بوده، نه اینکه او باطل بوده، حق هم با او بوده، اما بخاطر همین که قبل از مرافعه به ذهنم آمده ،که خدا کند که به نفع او باشد! همین مقدار مرا مجازات کردند آن کرمی که رو بینی من افتاده بود، در اثر همین فکری بود که در مغزم خطور کرده بود! حالااینقدر دقت داره مسئله !

«إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَهّ»[[10]](#footnote-10)

پس مسئله دقیق است .

« إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى» [[11]](#footnote-11)

ولواينكه خویشاوندان شما هم باشند حق را بگویید، طبق حق عمل کنید هرگز رابطه در نظر نگیرید !

«وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»[[12]](#footnote-12)

این هم ظاهرا عنوان دهم است «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا» وفا به پیمان داشته باشید . پیمان شکن نباشید . عهد خدا را وفا کنید . عهد هم چند جوره پپمان ، گاهی عهدیست که خدا با انسان دارد ، عهدیست که انسان با خدا دارد ، عهدیست که مردم با مردم دارند . عهدی که خدا با انسان دارد عهد عبودیت ، عهد اطاعت ! در سوره یاسین میخونیم

« أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ« [[13]](#footnote-13)

«ای فرزندان آدم! من از شما پیمان نگرفته ام، از شما عهد نگرفته ام با من عهد بسته اید که بنده من باشید، بنده شیطان نباشید، دشمن شماست، راه مستقیم عبودیت منه»

در سوره یاسین اشاره به این عهده، در سوره اعراف می خوانیم:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلَى شَهِدْنَا »[[14]](#footnote-14)

ما در یک عالمی از شما پیمان گرفته ایم، حالا اون عالم، چه عالمیست؟ فعلا ما مجال توضیح این آیه نیست، همین مقدار از آیه می فهمیم که یک عالمی قبل از عالم طبع، اونجا از ما عهد گرفته اند؛ پیمان گرفته اند، حتی خود ما را، به خود ما نشان داده اند « وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ » خود ما را شاهد بر خود قرار داده اند . یعنی عالمی بوده در آنجا، ما شعور داشته ایم، قابل مخاطبه بوده ایم، قابل مکالمه بوده ایم، از ما سوال کرده اند و ما جواب داده ایم، گفته است: « ألستُ و ربکم؟» «من خدای شما نیستم؟» - با این واقعیتی که می بینید خود را - « قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» «آنها هم گفتند بله ما شاهد مطلبیم » -که تو ربی، ما عبدیم ، ما فقیریم تو غنیی ، ما عاجزیم تو قادری ، ما مرده ایم تو زنده ای ،اقرار کرده ایم که روز قیامت نگویید:

« اَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِين[[15]](#footnote-15) «

اون روز نگویید که ما خبر از ماجرا نداشتيم. حالا عالمی بوده آن عالم ، عالم زر است؟که از صلب آدم همه ی فرزندان او را تا قیامت بیرون آورده اند و به صور خاصی قابل درک و شعور بوده اند، که پیمانِ الست عالم زر و پیمان الستِ؟ یا خیر منظور عالم فطرته؟ در فطرت هر انسانی این گرایش به معبود هست. در عالم فطرت، از ما پیمان گرفته اند، احتمالش هست... حالا عرض شد مجال توضیح این آیه نیست. احتمالش هست، عالم زر و پیمان الست یا عالم فطرت! در نهج البلاغه موید این داریم که در فطرت

«بَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ«  [[16]](#footnote-16)

که از این جمله استفاده می شود آن میثاق و آن پیمان در عالم فطرت بوده که انبیا آمده اند مردم را به همان پیمان فطری متوجه کنند، به هر حال این مقدار مسلم است که از ما پیمان گرفته اند حالا پیمان در عالم زر یا در عالم فطرت، از ما عهد بندگی گرفته اند بعد هم خودش هم وعده ی مغفرت هم داده : شما به من وعده داده اید که بنده باشید من هم به شما وعده داده ام ، وعده ی رحمت ، مغفرت ، جنت

« وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ »[[17]](#footnote-17)

« وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »[[18]](#footnote-18)

وعده ی مغفرت داده ما با او عهد بندگی بسته ایم او هم با ما عهد مغفرت و رحمت بسته بعد فرموده:

« أوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکمْ »[[19]](#footnote-19)

حالا شما به عهد خود وفا کنید که من هم به عهد خود وفا میکنم . شما بنده باشید من هم خالقی رحیم و کریم و دارای جنت خواهم بود ديگه .اينارو گفته اند. پس این عهدیست میان انسان ، خدا و انسان .

عهدی هم انسان با خدا دارد همان که داریم در فقه هم فرموده اند که : نذری می کند انسان ، عهدی می کند با خدا ،قسم می خورد که این سه عنوان فقهی داریم شرایط خاصی هم‌داردوصیغه‌ی‌خاصی‌هم‌دارد.

نذر صیغه ی مخصوصی دارد تا اون صیغه اجرا نشود ، نذر منعقد نمیشه، قسم منعقد نمیشه ، عهد منعقد نمیشه «عاهَدة الله » مثلا ، صیغه ی عهد یا «علیَّ عهدُ الله» صیغه ی عهد، به هر حال این سه عنوان شرایط خاصی دارد که اگر منعقد شد عمل به او واجبه و اگر نشد کفاره دارد . این هم عهدی که انسان با خدا دارد.

عهدی که مردم با هم دارند ،اينم پیمان هایی دارند مردم قرار هایی‌دارنددرمعاملاتشان.حالا آقايون علما محل اختلافه. آیا شرط های ابتدایی واجب الوفاست؟ یا در ضمن عقد لازم واجب الوفاست؟ در ضمنِ عقدی که لازم است با هم قرار بگذارندکه اگر من تخلف کردم فلان مبلغ دادنی باشم، مثلا که تو مردمم هست قرارهایی میگذارند. این ها اگر درضمنِ عقد لازم باشه واجب الوفاست، اگر ابتدایی باشه،ضمن عقد لازم نیست محل اختلافه که آیا واجب الوفا هست ؟ یا واجب الوفا نیست؟ به هر حال ما روايات زیادی داریم مسئله ی پیمان چون وفا! به پیمان شرف انسانه کرامت انسانه ، انسانی که قول می دهد عمل نمی کند! این به شرافت خود لطمه میزند به کرامت روحیش خدشه وارد می آورد سلب اعتماد می شه. اگر بنا شد همه ی مردم هی قول بدهند عمل نکنند وعده بدهند وفا نکنند! خب سلب اعتماد می شه دیگه مردم به هم اعتمادی ندارند اطمینانی ندارند . تو مردم اگر اعتماد و اطمینان از بین رفت ، مختل می شه زندگي ؛ اصلا فساد و تلاشی پیدا می شود در زندگی جامعه بشری . و لذا روایات زیاد داریم که « ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً » عجیبه اینگونه روایات! هرکه این سه تا را داشته باشه منافقه : ولو آنکه روزه بگیر و نمازخوان باشد

« ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ »[[20]](#footnote-20)

ولو آدم نمازخوانی هست ، روزه بگیر هست ، واقعا روشش بقول خودش مسلمانه ؛ خود را مسلمان هم می داند اما این سه تا را دارد این منافقه.« ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ » اون سه تا

« مَنْ إِذَا اُئْتُمِنَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ » [[21]](#footnote-21)

اون کسی که امانت به او سپرده می شود خیانت می کند ؛ کسی به او امانت می سپارد ، خدا بداند چه کلاه برداری ها می شه در میان این مسلمانها چه کارها می کنند انسان حیرت می کنه اصلا که اینها کلاس دیده اند؟! آموزش دیده اند در اینگونه مطالب ودزدی ها! و کلاه برداری ها! اونوقت مسلمان هم هستند و نمازخون هستند روزه بگیر هستند جلساتی دارند اینارو دارن دیگه. این روايت میگه منافقه.

« ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا اُئْتُمِنَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ » وقتی حرف میزنه دروغ میگه، وقتی وعده میده خلف وعده میکنه! ، چقدر تو مسلمان ها هست اینها ! اونوقت ما چجور معتقد باشيم كه واقعا مسلماني هستیم که خدا می پسندد ، پیغمبر می پسنده، امام زمان می پسنده، اینا منافق اند ! حتی درباره ی کفار به قدری دین مقدس به مسئله ی وعده، وفا به وعده اهمیت داده عهد ها را محترم بشمارید... کفار،اگر با مشرکین هم شما پیمانی بستید وظیفه دارید به پیمان خود وفا دار باشید! این خود قرآنه:

« إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»[[22]](#footnote-22)

همون مشرکینی که مهدورالدم اند ، ارزش انسانی ندارند درشرايطي

« فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»[[23]](#footnote-23)

همون ها با اون شرایطی که باید کشته بشوند در عین حال اگر با شما پیمانی بستند.

« إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ »[[24]](#footnote-24)

« فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ» اگه با مشرکین پیمانی بستید وظیفه دارید به اون پیمان وفا کنید تقوا اینه :

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»[[25]](#footnote-25)

چون خدا متقین را دوست دارد، شما اگر به پیمان وفا دار باشید متقی هستید حتی با کفار و مشرکین. در پیمان حدیبیه می دانیم که وقتی سال ششم هجرت بود، رسول اکرم با مسلمان ها به قصد عمره از مدینه حرکت کردند به مکه بروند و اولین باری بودكه بعد از هجرت میخواستند به مکه بروند، برای عمره. رسيدند به حدیبیه، كه مشرکین سر راه بر ایشان گرفتند، آمدند سر راه مانع شدند، خب هنوز قدرت در دست آنها بود، در مکه؛ خب حالا جنگ بشود! خونریزی بشود! رسول اکرم صلاح ندیدند كه مقاومت کنند وکار به خونریزی و جنگ برسه؛ این بود صلح کردن که اونسال برگردند به مدینه سال بعد بيان با شرایطی ؛ چجور اسلحه بیاروند؟ چجور بمانند؟ شرایطی شدکه اونسال برگردند سال بعد بیان . پیمانی بسته شد و هردو طرف امضا کردند مسلمین و مشرکین. در آن پیمان قرار این شد که، اگر چنانچه در این مدت از مکه، از مشرکین کسی پناهنده شد به مسلمان ها ، نپذیرند؛ حق ندارند بپذیرند و برگرده به مکه. اما اگر از مسلمان ها کسی رفت به سمت مشرکین آنها بپذیرند. خب این به حسب ظاهر به ضرر مسلمان ها بود؛ که اگه از اونها آمدند اینهانپذیرند، اینها اگه رفتند بپذیرند. خب این قرار داده شد امضا شد. بعدش ابورافع مردیست او میگد ، من از طرف مشرکین مامور شدم پیامی ببرم براي مدینه به پیغمبر اکرم ، به مدینه به حضور پیامبر اکرم تا رسيدم تا نگاه به چهره ی ایشان کردم و کلمات او را شنیدم مجذوب شدم و نور ایمان بر قلبم تابید گفتم من با دیدن حق و شنیدن حق دیگه برگردم تو مشرکین این درست نیست گفت یا رسول الله من مومن شدم مسلمان شدم حالا من دیگه برنمیگردم پیش مشرکین فرمود نه باید برگردی چون ما پیمان بسته ایم با مشرکین اگر کسی از اونها پیش ما آمد برگردانیم نپذیریم من نمی توانم خلاف پیمان عمل کنم برگرد و بعدا اگر دوباره خواستی آمدی می پذیریم. این نشون می دهد که تا چه مقدار دین مقدس برای وفای به پیمان و وفای به عهد دقیقه. مولای ما علی (علیه الصلاه والسلام مولی المتقین ) در نهج البلاغه جمله ای دارند ، که اونجا می فرمایند:«  لَقَدْ أَصْبَحْنَا» خیلی گله دارند شکایت دارند از مردم زمان خودشان

«وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَکثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ کيْساً »[[26]](#footnote-26)

ما چه کنیم در زمانی واقع شده ایم که اکثر مردم مکر و حیله را زرنگی حساب می کنند ، زیرکی می دانند .

«قَدِ اتَّخَذَ أَکثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ کيْسا وَ یَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ»[[27]](#footnote-27)

مردم نادان هم این ها را آدم کاردان حساب می کنند زیرک حساب می کنند هوشیار حساب می کنند.

« مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ **» [[28]](#footnote-28) .** خدا بکشدشون چرا نمی فهمند؟

«قَدْيَرَى‌الْحُوَّلُ‌الْقُلَّبُ‌وَجْهَ‌الْحِيلَةِ**»** « الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ» یعنی آدم کاردان زیرک که خودم هستم من می دانم راه چی هست خوب می دانم چکار بکنم که پیش ببرم بنده در سیاست زمان پیش ببرم خوب می دانم «قَدْ يَرَى الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِيلَةِ» می دانم خوب چجور مردم را بفریبم از چه راهی وارد بشوم چجور بکشم چجور زندانی کنم چجور اموال بگیرم می توانم کارم به پیش برود اما :

**« وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ** وَ نَهْيِهِ **»[[29]](#footnote-29)**

ولی سر راه من مانعی هست اون مانع خداست امر خدا نهی خدا ، ایمان من ، ایمان من سد راه منه، من نمی توانم آنچه را که می دانم از چه راهی، حیله گری کنم ، بکنم .

**«**قَدْ يَرَى الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِيلَةِ وَ دُونَهَا مَانِعٌ **مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْها »**[[30]](#footnote-30)

با اینکه می توانم و میبینم و بر من خوب روشن است نمیکنم چون خلاف ایمانه چون خلاف گفتار خداست اما اون دیگری که معاویه منظورشون بود:

**« يَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ »[[31]](#footnote-31)**

خب آدمی که بی ایمانست وپابند به چیزی نیست او از فرصت ها استفاده می کنه او از هر فرصتی ولو اینکه بر خلاف گفتار خدا و رسول باشه عمل میکنه

« والله ما معاویة بعدها مِنّی » [[32]](#footnote-32)

به خدا قسم معاویه از من زیرک تر نیست.

«وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ»[[33]](#footnote-33) امّا او آدم فاجریه آدم فاسق و بی ایمانیه ، او کار را هرچه که باشد به نفع خود انجام می دهد.

« لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ »[[34]](#footnote-34)

اگر مسئله ی اینکه مکر و غدر و حیله این برخلاف گفتار خداست من از زیرک ترین مردم حساب می شدم. یعنی به این معنا زیرکی که شما می گویید من از زیرکترین حساب میشدم . یعنی مانع اینه که آیه فرمود:

«اِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا »[[35]](#footnote-35)

این مردمی که عهد خدا را قسم هایی می خورند دروغ برای اینکه به منافع مادیشون برسند اینها بدانند روز قیامت:

« أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ »[[36]](#footnote-36)

اینها هیچ بهره ای نخواهند داشت .

«لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ » تهدید عجیبیه !

« وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ  يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

خدا آن روز با این مردم صحبت نخواهد کرد نگاه به آنها نخواهد کرد چون کسی از کسی بدش بیاد نگاه به او نمی کند با او حرف نمیزنه .

« لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ  يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا‌يُزَكِّيهِمْ‌وَلهم‌عذابٌ‌ألیم» [[37]](#footnote-37)

عذاب دردناک دارند. خب این قرآن هست برای ما دیگه و چقدر تو مسلمان ها چقدر پیمان ها زیر پا نهاده می شود پیمان با خدا پیمان با مردم چقدر قسم ها می خورند برای اینکه به منافع مادی برسند . امام باقر (علیه السلام) فرمودکه :

»إيّاكم و اليمين الفاجرة[[38]](#footnote-38) «

بابا بپرهیزید اینقدر قسم نخورید.

»   لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُم«[[39]](#footnote-39)

خدا را در معرض قسم قرار ندیدمال المصالحه قرارندهید برای منافع مادیتون این قسم های دروغ زندگی شما را متلاشی می کند.

»إنَّهاتَدَعُ‌الديارمِن‌اهلهابَلاقع« [[40]](#footnote-40)

شهرها را ویران می کند، بی سروسامانی ها پیش می آورد، پریشانی ها، خب یه قسمت عمده ای از پریشانی ها و بی سروسامانی ها و بدبختی ها معلول به همینه که اعتقادات دینی ما زیر پا نهاده می شود به مقدسات دینی ارزش قائل نمی شویم بسیاری از بدبختی ها از این قبیله که امام باقر (ع) می فرمایند: «تَدَعُ الديار وَ اهلها بَلاقع » فرمود : » مَن اَجَلَّ الله«  کسی که خدا را بزرگ بشمارداز قسم خوردن ، قسم یاد نکند ولو اینکه خیلی منفعت گیرش میاد بخاطر این منفعت خدا را بزرگ بشمارد قسم نخورد خدا بهتر از اون بهش میده .

«َ أعْطَاهُ اَللَّهُ خَيْراً مِمَّا ذَهَبَ مِنْهُ »[[41]](#footnote-41)

اگه از دستش رفته در اثر قسم نخوردن به احترام خدا ، خدا بهتر از اون بهش میده.

امام سجاد (علیه السلام) یکی از همسرانشون معلوم شد که ناصبیه سنی ناصبیه از خوارجه! طلاق دادند ، مهرشم چهارصد دینار بود ظاهرا یا درم ، دادند به او ولی اون زن چون کینه داشت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) ادعا کرد که من مهرم را نداده اند به من، پیش قاضی حاکم رفت که امام سجاد (ع) مهر مرا نداده خب ایشان تشریف فرما شدند در محکمه وفرمودند که من دادم من بدهکار به او نیستم . خب قاضی گفت : رو موازین شرعی ظاهرا باید اینجور عمل کنیم اون خانم باید بینه بیاورد که نداره ، شاهد بیاورد که نداره . شما هم که منکر هستید که من بدهکار نیستم باید قسم بخورید دیگه! روی میزان قضاوت اینجوریه

 « البینه للمدعی و الیمین علی من انکر» [[42]](#footnote-42)

باید مدعی بینه بیاورد و منکر قسم بخوره . حالا شما قسم بخورید که من بدهکار نیستید به نفع شما حکم صادر میشه . به اینجا که رسید مطلب امام به فرزندشان فرمود که برخیز چهارصد دینار بده به این زن. او عرض کرد آقا شما که بدهکار نیستید! گفت بله چون قسم باید بخورم من خدا را بزرگتر از این می دانم که برای چهارصد دینار قسم بخورم. نه این ضرر را متحمل می شوم ولی احترام قسم نگه می دارم.

اینا درس الگوست دیگه . چقدر خسته کننده است! ، درد آور او زندگی ای که درش همه چیز ارزش دارد جز خدا ، همه چیز محترمه همه چیز مقدسه جز خدا. » یدعی به زعمه« امام فرمود:

»یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب و العظیم« [[43]](#footnote-43)

ادعا می کند که من خدا را دوست دارم امیدوار به خدا هستم اما دروغ میگه . » کذب و العظیم«

به خدا قسم دروغ میگه ! یعنی این کسی که ادعا می کند که من محبت دارم به خدا اولیا و خدا تا چه میزان؟ اونجا که منافع مادی جلو بیاد دیگه، خدا و اولیا خدا عقب رفته ان. حالا به هر حال در این آیه شریفه که خیلی هم ادامه داده نشود فرمود :

» وَ بعَهدِ الله اوفُوا «[[44]](#footnote-44)

نسبت به عهد خدا وفا دار باشید. جمله ی آخرش که تمام میشه

»وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا«

تقریبا میشود گفت جمع بندی تمام این عناوین در آیه آخر :

» أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ «[[45]](#footnote-45)

راه مستقیم من همینه ! ازش پیروی کنید . یعنی همین دستورهایی که دادیم همونی که گفتیم : مشرک نباشید ، موحد باشد ، در گفتار عادل باشید، در رفتار عادل باشید ، به مال یتیم نزدیک نشوید ، فواحش نزدیک نشوید ، عهد وپیمان را وفادار باشید این صراط مستقیم است ، »فَاتَّبِعُوهُ «ازهمین راه بیایید »وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ«  راه های دیگه ای هم هست مراقب باشید این راه های دیگه انحرافیه شما را گمتان نکند »فَاتَّبِعُوهُ َلَا تَتَّبِعُوا السُّبُل  َتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ« کم کم شما را از راه حق منحرف می کند

» اَلْيَمِينُ وَ اَلشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ اَلطَّرِیقُ اَلْوُسْطَى هِيَ اَلْجَادَّةُ «[[46]](#footnote-46)

چپ و راست گمراهیه مراقب باشید . در زندگی شما راه های زیادی پیش پا گذاشته می شود . صراط مستقیم باریک هم هست . آدم زبان خودش را منظم کند رفتار خود را مودب کند خب مسلما مشکله ازشمشیر برنده تره از مو نازک تره ولی چاره ای نیست باید برویم چون روزی خواهیم رسید به اون جسری که سر جهنم کشیده شده، الان زندگی دنیای ما همان جهنمه که دین روش کشیده شده . این دین صراط مستقیمی ست الان روی زندگی ما کشیده شده . زندگی ما شهوت آلوده جهنمه ! جهنم همون آتیش داره شعله داره دیگه در زندگی شعله ها می کشه ، چشم ما را می گیره ، زبان ما را می گیره و دامن ما را می گیره تمام این ها شعله های جهنمیست الان برخواسته و ما روی این متن جهنم داریم عبورمی کنیم از صراط خب مشکله « إذا قُلتُم فعَدلوا» مشکله « أوفُوا الکیلَ و المیزان بِالقِسط » مسلم مشکله« لا تَقرَبوا الفَواحِش ما ظَهَر وَ ما بَطن» خب مشکله دیگه چاره ای نیست « أنَّ هذا صِراطی مُستَقیمافَاتَّبِعوهُ » راه همینه از این راه کج نشوید «لا تَتّبِعوا السُّبُل فَتَفَرَّقَ بِکُم عَن سَبیلِه» خب چه میشود کرد این آیات قرآن خوانده میشود و ماهم هدف مان همینه که برنامه های دینی تکرار بشود و هر چه هم که تکرار خوبه. گاهی گفته میشود که حرف نو بزنیم مثلا حرف تازه بزنیم و هم گوینده دلش میخواهد حرف تازه بزنه هم شنونده و گاهی حرف تازه بی اساس میشه گاهی جالب هست خیلی حرفهای تازه هست نوه اما اساس نداره. ولی خب جالب هست خیلی خبجلب توجه تازه هست دیگه ولی اساس ندارد مطلب بی اساس هر چه هم تازه و جالب این فایده ندارد اثر ندارد توجه جلب میکند ولی موثر نیست ولی حرف اساس دار هر چند هم تکرار بشه باز موثره حرف اساس دار تکرار بشه. خب بشه باز موثره چون تکرار و واقعیم نیست برای اینکه ممکنه یک مطلبی از یک گوینده ای موثر نباشه همون مطلب از گوینده ای دیگر موثر باشه و لذا این مطلب در گوش این شنونده اثر نکند ولی در گوش اون شنونده اثر بکند ممکنه. همین مطلب در فلان زمان موثر نباشه ولی در این زمان موثر باشه فلان مطلب در فلان مکان بی اثره ولی در اون مکان ذو اثره اینها تکرار در واقع نیست حرف اساس دار که قرآن است ما دیگه از قرآن بیشتر که اساس دار نداریم که حرف اساس دار موثره ولو مکرر باشه باید تکرار بشه اینقدر تکرار بشود تا تحقق پیدا کند تا محقق نشده تا پیاده نشده در زندگی مردم هنوز تازه است هی بگیم آقا دروغ نگیید تا دروغ نگفتن برما سنتی نشده تازه است و تو مردم دروغ گو همیشه تازه است، میگیم مردم دروغ نگویید این دروغگویی بر شما خطردارد، جهنم دارد. مردم امانتدار باشید، تا مردم خائنند گفتن این جمله تازه است البته تحقق پیدا نکرده، چون همین آیات بود که تکون داد مدینه را، همین چند آیه بود. مدینه در حال کفر بود و یک فقط جمله شنید «أسعدِ بنِ ضُراره» خب این مردی بود که در مدینه جزء طایفه خزرج بود دو طایفه بودن در مدینه همیشه با هم جنگ داشتند اوس و خَزرج کانون آتیش جنگ بود مدینه، هر چند وقتی به همین می پریدند و اموال غارت می‌شد و نوامیس هتک میشد خونها ریخته میشد «أسعد بن ضُراره» از خزرج آمد به مکه در همون وقتی بود که تازه رسول اکرم مبعوث شده بود دعوت می‌کرد. مردم را آمد به مکه برای که کمک بگیرد از اهل مکه در جنگ شان با قبیله اوس رفت به خانه ی عتبه بن ربیعه که از سردمداران مشرکین بود رفت به او گفت که آمده ام از شما پیمان حمایت بگیرم، که به ما کمک کنید که با طایفه اوس در جنگیم او گفت که اولا راه ما با شما دوره فاصله زیاده از مکه تا مدینه و ثانیاً ما یک گرفتاری برام پیش آمده الان مجال نداریم به شما کمک کنیم اون چیه اون گرفتاری گفت یک کسی در میان ما ظهور کرده ادعا می کند که من پیغمبرم و از جانب خدا مبعوثم وکتابی آورده و مردم را اختلاف توشون انداخته تو خانواده‌ها تفرقه افتاده جوان ها از پدر مادر جدا شده اند زنها از مردها جدا شده گرفتاری پیش آمده برای ما. گفت تا این مطلب را به ذهنش آمد که ما در مدینه می شنیدیم از اهل کتاب و یهود کسی از مکه ظهور خواهد کرد و پیغمبر خواهد بود و از مکه به مدینه هجرت خواهد کرد نکند این همان باشد گفت حالا اون کجاست اون کیه گفت او برای ما شناخته شده است او پسره «عَبدُالله بنِ عَبدُالمُطَّلبه» که از جهت خانوادگی شناخته شده است از همه جهت ولی خب حالا این ادعا را کرده و تفرقه انداخته گفت می‌شه من او را ببینم گفت بله منتها ما در غیر موسم عمره و حج اون ها را در شعب ابیطالب محصور کرده‌ایم قطع رابطه کرده ایم او را با هوادارانش فقط موسم حج که میشود چون امنیت برقرار می شود و هم ماه رجب که موسم عمره است جنگ تعطیله و امنیت است او میاد بیرون میاد در میان مردم حرف خودش را می زنه و حالا الان آمده و در حجر اسماعیل هم مینشیند پای کعبه، و الان چون امنیت در مکه برقراره او آمده گفت خب پس من او را ببینم گفت برو ببین ولی با او حرف نزن اگر حرف او به گوشت برسه تو را جذبت میکند او آدم سحار عجیبیه با هر که صحبت می کند او را به خودش جذب میکند و لذا من صلاح نمی‌دانم با او حرف بزنی فقط ببین گفت خب بالاخره من که برای طواف که باید بروم چون طواف را داشتند مشرکین دیگه گفت طواف بیت که باید بروم تو بگی او هم که در حجر اسماعیل نشسته خب او حرف می‌زنه و چطور کنه که من نشنوم گفت خب پنبه به گوشت کن تا که حرفش به گوشت نرسه این کار رو هم کرد مقدار پنبه زیاد تو گوشش کرد که صدا نشنود بعد رفت داخل مسجدالحرام شد و طواف بیت شروع کرد در شوط اول که رسید به حجر اسماعیل دید بله کسی نشسته مردی جوانسال میانسال هست که اطرافش هم جمعیتی نشسته اند حرف می زند نگاه کرده بود تا چهره رسول اکرم را دید یه نورانیتی در قلبش افتاد و گرایشی به او پیدا کرد ولی خوب راه عبوری به او نمی داد و رد شد در شوط دوم که رسید باز نگاه کرد و پیش خود گفت خب این چه کار احمقانه‌ای است که من می کنم من از مدینه آمدم به مکه و خب چنین جریانی هست خب من با خبر نشوم بروم به شهر خود بپرسند چه خبر بود بگویم بی خبر شدم که بده خوبه که من بروم با هاش صحبت کنم خب بیخود گفته پنبه به گوش خود کنم پنبه ها را بیرون کرد و آمد رسید گفت «أنعم صَباحا» یعنی رسمشون این بود وقتی به هم می رسیدند صبح بخیر مثلاً به هم می گوییم گفت «أنعم صَباحا» رسول اکرم نگاهی به او کرد و فرمود بیا جمله ای به تو یاد بدهم بهتر از اینه بعد از این هر وقت رسیدی بگو «سَّلامُ عَلیکُم» گفت « سلامٌ علیکُم» آمد نشست بعد گفت آقا من غریبم از مدینه آمده ام و شنیده ام که شما دعوایی دارین هدف شما چیه و به چه دعوت میکنید شروع کردند و فرمود که من از جانب خدا مبعوثم که با بت پرستی مبارزه کنم با شرک مبارزه کنم دعوت کنم به توحید، وحدانیت معبود و رسالت خودم و پیام خدا را برسانم بعد گفت از اون آیاتی که دارید برای من بخوانید همین آیات را خواندند «قُل تَعالوا أتلُوا ما حرَّمَ رَبَّکم عَلیکم أن لا تَرقُبوا شَیبا» شروع کرد به خواندن پیغمبر اکرم این سه تا آیه را خواندن او هم که گوش می داد دید که الفاظ الفاظی بسیار عالی و جذاب محتوا هم بسیار بلند، مطالب درست و حسابی و عقل پسنده، او با شرکت مبارزه می کند، دعوت می‌کند به عدل و قسط در رفتار و گفتار، از زشتکاری ها منع می کند «لا تَقرَبُوا الفَواحِش» «لا تَقرَبُوا مالَ الیَتیم» «أوفوا بِالکِیلِ وَ المیزان بَالقسط» «وَ بِعهدِ الله أوفوا» دید که همه اینها درسته یعنی مطالبی است که بخواهد یک جامعه ای و زندگی کند و ترقی کند همین مطالبه در جانش نشست همون جا گفت که «أشهَدُ أن لا إلهَ إلَّا الله وَ أشهَدُ أنَّکَ رَسولُ الله» نور ایمان بر قلبش تابید مسلم شد بعد گفت که آقا مدینه آمادگی دارند برای قبول دعوت شما فقط مبلغ میخواهند شما یه کسی را بفرستید که بیاید آنجا و همین آیات را که خواندید همینها را برای مردم بخواند و آنجا زمینه آماده است برای قبول دعوت شما رسول اکرم هم جوانی را انتخاب کردند آن جوان هم از اعیان و اشراف بود ولی از خانواده جدا شده بود به خاطر همان اسلام و ایمان و حتی لباسش کنده بود و یک لباس خیلی مندرسی پوشیده بود ولی جوانی با ایمان و خوش صدا هم بود در قرائت قرآن، او را انتخاب کردند «أسعدِ بن عُمیر» را فرمودند او بیاید همراهتان او آمد به مدینه و شروع کرد به دعوت و آیات قرآن خواندن از همانجا پایه نهاده شد برای دعوت پیغمبر اکرم و که عده ای آمدن به مکه و دعوت کردند که به هجرت منتهی شد حالا همین آیات قرآنی که ما می خوانیم مدینه را منقلب کرد دل ها را دگرگون کرد خب چرا پس ما می خوانیم همین ها را، اما در دل‌های ما اثر نمی کند همین هاست دیگه این آیاتی که برای جامعه بشری زنده کننده است دلها را منور می کند زندگی را منقلب می‌کند چرا دل های ما را دگرگون نمی کند چه شده «یَدَّعی بِزعمِه‌ إنَّه یَرجوا الله کَذبَ وَ العظیم»[[47]](#footnote-47) و آن مولای ماست دیگه که دروغ می‌گویند چه میشود کرد «ما باله یَتَقَرَّع یَرجِعُ فی عَمَلِه» چرا پس دیده نمیشود ادعا شان اثرش . ما اگر مدعی هستیم زن را دوست داریم، راست می‌گوییم صادقیم. اولاد را دوست داریم، صادقیم. پول دوست داریم، صادقیم. جاه، دوست داریم، صادقیم. ما خدا را دوست داریم، نکند کاذبیم. امام زمان دوست داریم، کاذبیم. قرآن را دوست داریم، کاذبیم .« یَدَّعی بِا زعمِه‌ی أنَّهُ یَرجِعَ الله کَذبَ وَ العظیم»

«کُلُّ خَوفِ مُحقّقٍ إلّا خَوفِ الله»[[48]](#footnote-48)

چرا هر کسی ازش می ترسید راستی ازش می ترسید اگر بترسید فردا شلاق می‌زنند و زندان می کنند می ترسید چرا از جهنم نمی ترسید « کُلُّ خَوفِ مُحقّقٍ إلّا خَوفِ الله عَزَّ وَ جَلَّ فَإنَّهُ مَعلول» چرا در همه ادعاها ما صادقیم ولی در ادعای به خدا و اولیای خدا کاذب درآمده ایم باز مولای ما فریادش بلنده «عِبادَ الله الله الله فی أعَزِّ أنفُسِه عَلَیهِم وَ أحَبَّها إلَیکُم»[[49]](#footnote-49)

«ای بندگان خدا خدا را خدا را بترسید درباره عزیزترین کسان تان» آقا شما که اینقدر دلسوزی به حال مردم و دیگران چرا به حال خودتان دلتان نمی سوزد به حال خودتون جان شما. شما چقدر عیادت مریض کرده‌اید به قول مرحوم آقا شیخ جعفر شوشتری رضوان الله علیه چقدر شما عیادت مریض رفته اید چرا این مریض خود را عیادت نمیکنید خودتان مریضید جانتان مریضه اگر بشنوید یه کسی سرطان جسمی گرفته گاه ناله میکنید ناراحت میشوید روح سرطان گرفته بیماری های جذام سخت گرفته. خوب چرا به عیادت این مریض نمی روید. چقدر شما محتضر را به حال قبله کرده ایدرو به قبله چرا خودتون را رو به قبله نمی کنید چون شما محتضر نیستید می‌ترسید نزدیک تون بدهیم نزدیکه. به همین زودی جان به لب میرسه محتضر می شوید چرا تا به حال خودتون را رو به قبله نکرده اید می گوییم چقدر شما نماز میت خوانده اید می گفتید «اللهُمَّ اِنا لا نَعلمُ إلّا خَیرا» تا باحال به خود گفته اید «اللهُمَّ لا نَعلمُ مِنّی إلّا خَیرا» خدا از خودم جز خیر سراغ ندارم میتونم بگم منی که درباره خودم نمی‌توانم بگم چه طور درباره مردم می تونم بگم «لا نَعلمُ مِنهُ إلّا خَیرا» یه وقت آدم به خودش میگه خدا «لا نَعلمُ مِنّی إلّا خَیرا» از خودم جز خیر سراغ ندارم. شما به زیارت اهل قبور می روید «ألسَّلامُ عَلَیکُم یا أهلَ القُبور» می‌گوید شما رفتید چه کردید چه کردید؟ اونها هم حرفی دارند می شود بشنوید صدای اون ها را اونها می‌گند ما رفتیم ولی به زودی شما هم گرفتار مثل ما خواهید شد ما الان تو آتیش میسوزیم ما را زنجیر کرده اند در غل و زنجیریم شما هم به همین زودی به اینجا می رسید اونها صدا می کنند ای پسر های ما دختر های ما اینقدر ما زحمت کشیدیم برای شما جمع کرده ایم حالا آمده ایم الان به استخوانی که جلوی سگ می‌اندازید ما محتاجیم به همان هم محتاجیم چقدر شما اسراف می کنید چقدر شما تبذیر می کنید چه قدر نعمت های خدا را توی سطل آشغال میریزید به همین ها محتاج خواهید شدآیا نمی‌شود شما به یاد خدا و قبر و برزخ باشید او می گوید داد می زنند ای وصی های بی مروت شما وصی ما هستید ما به شما اعتماد کردیم این همه جمع کردیم به شما سپردیم حال انتظار داریم که شما همه را خوردید پای مال کردید از بین بردید آیا میشود صدای اونها هم به گوش ما برسد که به همین زودی شما هم به ما ملحق می شوید این گرفتاری ها که آخر هم خواهد آمد این همه آیات قرآن است که

«لو أنزَلناهُ هذ القرآن علی جبل لرأَیتَهُ خاشِعاً مُتَصَّدِعاً مِن خَشیَةِ الله»[[50]](#footnote-50)

«اگر این قران را بر کوه نازل کنیم کوه را دگرگون میکند» چطور شده

«ثُمَّ قَسَت قُلوبُهُم مِن بَعدِ ذلکَ وَ هُی کَالحِجارة أو أشَدُّ قَسوَه »[[51]](#footnote-51)

قلب ها چنان سنگین بشود قساوت بگیرد که هیچ آیه قرآن درش اثر نکند این روزها شاید دیروز هم روز شهادت حضرت حمزه بود در جنگ احد خب چقدر اونها فداکاری کردند چقدر ایثار کردند تا اینکه این دین به دست ما رسیده پیغمبر اکرم در جنگ احد خیلی زجر کشید این مردم بی حیا و بی شرم و رو شمشیر زدن بر بدن پیغمبر اکرم، دندان شکستند، پیشانی زخم شد، حضرت حمزه (علیه السلام ) را جوری به شهادت رساندند که وقتی پیغمبر اکرم کنار جسدش آمد فرمود که من در هیچ جا نه ایستاده‌ام که خشمم را اضافه کند جز اینجا. اینجا جایی است که بر خشم من زیاد بود. خیلی ناراحت شدم دلش به درد آمده از نحوه شهادت جناب حمزه (علیه السلام ) بعد هم گفتند که خواهر بیاید کنار جسد برادرش، سفیه می خواست بیاد جسد برادر را ببیند رسول اکرم اول اجازه نمیدادند که خواهر بیاد جسد برادر را به اون کیفیت ببیندکه بینی اش کوبیده اند لبهایش بریده اند شکم را دریده اند جگرش را بیرون کشیده اند راضی نمیشد بعد گفت که میایم و ناراحتی نمی کنم فرمودند عبا را ،عبای خودشون را انداختند روی جسد حمزه یه مقداری از علف ها چیدند آوردند بغلش رو پوشاندند که خواهر نبیند جسد برادر را به اون کیفیت و «یا رَسولَ الله» زینب کبری دختر شما هم آمد کنار بدن برادر. اما برادردید سر در بدن ندارد اینقدر زخم بر بدن هست که اصلا جای بوسیدن ندارد. صل الله علیک یا ابا عبدالله الحسین صل الله علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک

1. انعام،151 [↑](#footnote-ref-1)
2. انعام، 151 [↑](#footnote-ref-2)
3. همان [↑](#footnote-ref-3)
4. انعام،152 [↑](#footnote-ref-4)
5. همان [↑](#footnote-ref-5)
6. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. بقره، 286 [↑](#footnote-ref-7)
8. انعام،152 [↑](#footnote-ref-8)
9. همان [↑](#footnote-ref-9)
10. بقره، 284 [↑](#footnote-ref-10)
11. انعام .152 [↑](#footnote-ref-11)
12. انعام، 152 [↑](#footnote-ref-12)
13. یس، 60 [↑](#footnote-ref-13)
14. اعراف، 172 [↑](#footnote-ref-14)
15. همان [↑](#footnote-ref-15)
16. نهج البلاغه؛ مکارم شیرازی جلد 1، صفحه 215 [↑](#footnote-ref-16)
17. مائده، 9 [↑](#footnote-ref-17)
18. 72، توبه [↑](#footnote-ref-18)
19. بقره، 40 [↑](#footnote-ref-19)
20. کافی، جلد 2، صفحه 290 [↑](#footnote-ref-20)
21. همان [↑](#footnote-ref-21)
22. توبه، 4 [↑](#footnote-ref-22)
23. نساء، 89 [↑](#footnote-ref-23)
24. توبه 4 [↑](#footnote-ref-24)
25. همان [↑](#footnote-ref-25)
26. نهج البلاغه، جلد 1، صفحه 83 [↑](#footnote-ref-26)
27. نهج البلغه، خطبه 41 [↑](#footnote-ref-27)
28. منافقون4 [↑](#footnote-ref-28)
29. همان [↑](#footnote-ref-29)
30. همان [↑](#footnote-ref-30)
31. نهج البلاغه، خطبه 200؛ اصول کافی جلد 2،صفحه 338 [↑](#footnote-ref-31)
32. همان [↑](#footnote-ref-32)
33. همان [↑](#footnote-ref-33)
34. همان [↑](#footnote-ref-34)
35. آل عمران، 77 [↑](#footnote-ref-35)
36. همان [↑](#footnote-ref-36)
37. همان [↑](#footnote-ref-37)
38. کافی، جلد2، صفحه 435 [↑](#footnote-ref-38)
39. بقره، 224 [↑](#footnote-ref-39)
40. کافی، جلد2، صفحه 435 [↑](#footnote-ref-40)
41. من لا يحضره الفقيه جلد 3 صغحه 370 [↑](#footnote-ref-41)
42. مستدرک الوسائل، نوری، جلد 17، صفحه 368 [↑](#footnote-ref-42)
43. نهج البلاغه خطبه 160 [↑](#footnote-ref-43)
44. انعام، 152 [↑](#footnote-ref-44)
45. انعام، 153 [↑](#footnote-ref-45)
46. نهج البلغهريا، خطبه 16 [↑](#footnote-ref-46)
47. نهج البلاغه، خطبه 60 [↑](#footnote-ref-47)
48. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 159، فراز 8 [↑](#footnote-ref-48)
49. نهج الباغه، خطبه 156 [↑](#footnote-ref-49)
50. حشر، 24 [↑](#footnote-ref-50)
51. بقره . 74 [↑](#footnote-ref-51)